

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>

انسان همواره سه گانه قدرت، ثروت و دانش را ارزش های واسطه ای و پیش نیازهای دستیابی به سعادت و کمال حقیقی می دانست، از این رو همه آنها را خوب و خیر می دید، ولی وقتی عملکرد آنها را در دستیابی به سعادت با یکدیگر مقایسه می کرد معمولاً دانش را کاملاً مثبت (خیر و خوب)، ثروت را خاکستری (نه خوب و نه بد) و قدرت، را بیشتر منفی (بد) ارزیابی می کرد.

اما در دوره اخیر، در گوشه ای از دنیا، برخی مدعی شدند: همین ارزیابی های اخلاقی و نگاه وسیله ای به قدرت و ثروت، دست و پا گیر بوده و مانع توسعه و پیشرفت آنها شده است. پس از آن، داوری اخلاقی درباره قدرت و ثروت نادیده گرفته شد تا با توسعه و گسترش آنها، زمینه آسایش و آرامش بشر فراهم شود. دانش نیز به علوم تجربی (ابزاری) محدود شد و برای نیل به همان هدف به خدمت گرفته شد. اما دیری نپایید که در کنار نتایج خیره کننده و شگرف توسعه قدرت و ثروت، پیامدهای دیگری همانند فقر، نابرابری، سرکوب، جنگ، تخریب طبیعت و... نیز ظاهر شدند. این پیامدهای ناخواسته و ناخوشایند، واکنشهای شدیدی برانگیخت .

نخستین واکنش به ثروت نشان داده شد. ثروت دیگر نه یک امر خنثی (نه خوب و نه بد) بلکه ریشه بسیاری از ظلمها و شرارت ها قلمداد شد و مالکیت، دزدی خوانده شد .

واکنش شدید بعدی به دانش نشان داده شد و خوشبینی به دانش نیز مورد تردید جدی قرار گرفت. یعنی دانش دیگر راهنمای ما به سوی سعادت نبود بلکه به همراه قدرت و ثروت، رو به تاریکی و ظلمت می نهاد.

این گونه بود که ارزش هر سه مزیت قدرت، ثروت و دانش مورد شک و تردید بنیادی قرار گرفت. در چنین شرایطی، بشر صرفاً به فایده و لذت ناشی از این مزایا بسنده کرد.

انواع قدرت: فردی و اجتماعی

موجودی که بتواند کاری را با آگاهی و اراده خود انجام دهد، دارای قدرت است. به همین دلیل، انسان کنشگری قدرتمند است.

اما قدرت فردی انسان محدود است. او نمی تواند همه نیازهای خود را به تنهایی برآورده سازد و برای تأمین برخی از نیازهای خود، به کمک دیگران احتیاج دارد.

قدرت اجتماعی هنگامی پیدا می شود که انسان برای رسیدن به اهداف خود بتواند بر اراده دیگران تأثیر بگذارد و کار ارادی دیگران را به خدمت بگیرد.

آنان که توان تأثیرگذاری بیشتری بر اراده دیگران دارند، از قدرت اجتماعی بیشتری برخوردارند. علاوه بر افراد، نهادها، سازمان ها و جوامع نیز دارای قدرت اجتماعی هستند.

قدرت مقبول و قدرت مشروع

قدرت اجتماعی بدون پذیرش و توافق دیگران پدید نمی آید؛ یعنی دیگران باید بپذیرند که مطابق آنچه از آنها خواسته می شود، عمل کنند. تنها راه تأثیر گذاردن بر اراده دیگران و به خدمت گرفتن فعالیت ارادی ایشان، جلب تبعیت آنهاست.

جلب تبعیت دیگران به دو صورت ممکن است:

۱- **تبعیت با کراهت**؛ تبعیتی است که ناشی از تهدید و ترس باشد.

۲- **تبعیت با رضایت**؛ تبعیتی است که با رضایت و میل درونی همراه است.

قدرتی که بدون استفاده از تهدید و با رضایت طرف مقابل به دست می آید، دارای **مقبولیت** است.

مشروعیت قدرت به این معناست که قدرت مطابق یک نظام عقیدتی و ارزشی صحیح اعمال شود.

مدار مقبولیت، خواست و اراده کسانی است که قدرت بر آنها اعمال می شود.

مدار مشروعیت، حق و باطل بودن است.

اگر قدرتی مطابق قانون و حکم الهی باشد، **مشروعیت** دارد.

مقبولیت و مشروعیت می توانند با هم باشند و می توانند از یکدیگر جدا باشند.

اگر قدرت مطابق قانون و حکم الهی باشد و تبعیت از آن نیز با رضایت و میل همراه باشد، قدرت هم مشروعیت دارد و هم مقبولیت اجتماعی.

هنگامی که قدرت برخلاف حکم و قانون الهی باشد اما تبعیت از آن، از روی رضایت باشد، قدرتی **مقبول ولی غیرمشروع** وجود دارد.

قدرت سخت و قدرت نرم

قدرت را می توان به قدرت **سخت** و **نرم** نیز تقسیم کرد.

قدرت سخت قدرتی است که از طریق ابزارهای خشن، با زور و به طور آشکار، توسط نهادهای نظامی اعمال می شود.

قدرت نرم به شکل پنهان و از طریق نفوذ فرهنگی، با کمک ابزارهایی مانند رسانه ها و نهادهای آموزشی اعمال می شود.

در گذشته قدرت سخت یک کشور موجب سلطه سیاسی و اقتصادی بر سایر کشورها می شد، اما امروزه قدرت نرم سبب سلطه فرهنگی می شود .

نظام آموزشی کشورها از دیگر ابزارهای اعمال قدرت نرم است؛ یعنی یک کشور می تواند از طریق نفوذ در نظام آموزشی کشور دیگر، در آن کشور اعمال قدرت کند و فرهنگ و جهان بینی نسل های آینده ساز آن کشور را مطابق منافع و اغراض خود تغییر دهد .

در گذشته نبرد بین دولت ها در قلمرو سرزمینی و با ابزار نظامی صورت می گرفت و رسانه ها خبر آن را منتشر می کردند، اما امروزه نبرد در حوزه فرهنگ و با ابزار رسانه صورت می گیرد و درگیری نظامی، اگر اتفاق بیفتد در ادامه جنگ فرهنگی رخ می دهد .

امروزه بسیاری از کنشگران فردی با استفاده از شبکه های اجتماعی، ارتباطات اجتماعی گسترده ای در فضای مجازی دارند و به همین دلیل گاهی در مقایسه با دولت ها تأثیرگذاری اجتماعی و فرهنگی بیشتری دارند؛ سلبریتی ها، ستاره های هنری، ورزشی و... از جمله این کنشگران فردی هستند که در برخی موارد می توانند جریان ساز شوند.

هنگامی که سلطه به شیوه فرهنگی اعمال شود بیشتر مورد رضایت و پذیرش قرار می گیرد؛ جامعه شناسان از این نوع سلطه به «هژمونی» تعبیر می کنند.

سلطه هژمونیک از شیوه ها و ابزارهای فرهنگی مانند هنر و رسانه برای مهندسی رضایت عمومی و توجیه برتری جویی خود استفاده می کند. برای نمونه رسانه های آمریکایی «اسلام هراسی» را به عنوان شیوه ای برای بسط هژمونی آمریکا به کار می برند.

گفت و گو کنید:

انقلاب هایی که با استفاده از قدرت نرم رسانه ها در صدد براندازی حکومت های مخالف غرب برآمدند، انقلاب های رنگین نام گرفتند.

انواع نظام سیاسی

هرگاه قدرت برای رسیدن به هدفی معین سازمان یابد، «سیاست» پدید می آید؛ یعنی سیاست، اعمال قدرت سازمان یافته برای دستیابی به هدف است.

هر جهان اجتماعی آرمانها و ارزش های ویژه ای دارد و نمی تواند بدون سیاستی مناسب، به آرمان ها و ارزش های خود دست یابد.

مجموعه سازوکارهایی که برای اعمال سیاست های جهان اجتماعی وجود دارد، «نظام سیاسی» را پدید می آورد. در یک جهان اجتماعی، نظام سیاسی نمی تواند مستقل از نظام های دیگر مانند نظام فرهنگی، اقتصادی و... باشد؛ بلکه در تعامل با آنها قرار می گیرد. نظام سیاسی، بر نظامهای دیگر، اثر می گذارد و از آنها نیز تأثیر می پذیرد.

نظام های سیاسی را می توان براساس ملاک های گوناگون به انواع مختلفی دسته بندی کرد. از جمله :

الف) براساس تعداد افراد تأثیرگذار و تصمیم گیرنده؛

ب) براساس روش تصمیم گیری

بر اساس ملاک، (تعداد افراد تأثیرگذار و تصمیم گیرنده) نظام های سیاسی به سه دسته تقسیم می شوند:

۱- نظامهایی که در آن یک فرد حاکم است و تصمیم می گیرد .

۲- نظامهایی که در آن اقلیتی تصمیم گیرنده هستند.

۳- نظام هایی که در آن اکثریت مردم در سرنوشت سیاسی خود تأثیرگذارند .

بر اساس (روش تصمیم گیری) نظام سیاسی را به دو دسته می توان تقسیم نمود:

۱- نظام هایی که در آن، حاکم یا حاکمان بر اساس اهداف، اغراض و امیال خود تصمیم می گیرند؛ یعنی هر نوع تصمیمی را برای خود جایز می دانند .

۲- نظامهایی که در آن، حاکم یا حاکمان بر اساس حقیقت و فضیلت و با توجه به موازین عقلی تصمیم می گیرند . ارسطو از این دو ملاک برای دسته بندی نظامهای سیاسی استفاده کرده و از شش نوع حکومت نام برده است.

بر اساس خواست و میل حاکم	بر اساس فضیلت	روش حکومت
استبدادی	موناشرشی	فرد
الیگارشی	آریستوکراسی	اقلیت
دموکراسی	جمهوری	اکثریت

همان طور که در جدول بالا می بینید در سه نوع از این نظام های سیاسی یک فرد، اقلیت یا اکثریت بر مدار خواسته ها و تمایلاتشان بر جامعه حکومت می کنند و در سه نوع دیگر، حکومت یک فرد، اقلیت یا اکثریت بر اساس حقیقت و فضیلت استوار است

برخی اندیشمندان اجتماعی و سیاسی، ملاک های دیگری بر ملاک های ارسطو افزوده اند و گونه شناسی دیگری از نظام های سیاسی ارائه کرده اند. برای مثال فارابی ملاک دین مداری یا دنیامداری نظام سیاسی را نیز در نظر گرفت .

نظام سیاسی دینی بر اساس احکام و قوانین الهی سازمان می یابد.

در مقابل، نظام سیاسی دنیامدار فقط ارزش ها و آرمان های دنیوی و این جهانی را مورد توجه قرار می دهد.

بخوانیم و بدانیم

لیبرال دموکراسی و جمهوری اسلامی :

لیبرالیسم به معنای مباح دانستن همه امور برای انسان و دموکراسی به معنای حاکمیت اکثریت مردم بر اساس خواست و میل خودشان است.

بنابراین **لیبرال دموکراسی** نوعی نظام سیاسی است که ادعا می کند با خواست و اراده اکثریت مردم شکل می گیرد و هیچ حقیقت و فضیلتی را که مستقل از خواست مردم باشد، به رسمیت نمی شناسد، همچنین حکومتی دنیوی و سکولار است .

این نظام سیاسی با فرهنگ جهان غرب که رویکردی دنیوی به جهان هستی دارد، سازگار است و آزادی را مهم ترین ارزش اجتماعی می داند. توسعه، ثبات، رفاه، سلطه بر طبیعت، و جهان از دیگر ارزش های مهم در این نظام سیاسی هستند.

در این نظام سیاسی فقط می توان از مقبولیت نظام حرف زد و نمی توان از مشروعیت حقیقی سخن گفت.

جمهوری اسلامی نوع دیگری از نظام سیاسی است که در جهان اسلام مورد توجه قرار گرفته است. عنوان **جمهوری** در این ترکیب به این معناست که مردم جامعه، خودشان سرنوشت سیاسی خود را تعیین می کنند و کلمه **اسلامی** نشان دهنده این است که فعالیت مردم و نظام سیاسی بر اساس عقاید و ارزش های اسلامی، سازمان پیدا می کند.

در این نظام سیاسی، قوانین و مقررات با خواست مردم و براساس احکام الهی و اسلامی تعیین می گردند. به علاوه، ارزش های سیاسی و همچنین قوانین و مقررات اجتماعی با **عقل و وحی** شناخته و معین می شوند، مردم نیز مسئولیت شناخت و اجرای آنها را برعهده دارند.

داوری علمی ارزش های سیاسی

ویژگی کنش های سیاسی

هر کنش سیاسی، یا به قصد **تغییر** وضع موجود انجام می شود یا با هدف **حفظ** آن.

اگر تمایل به حفظ وضع موجود باشد، هدف، **پیشگیری از تغییری است که وضعیت را «بدتر» می کند**

و هرگاه تمایل به تغییر، وجود داشته باشد، هدف ایجاد وضعیت **«بهرتر»** است.

پس تمامی کنش های سیاسی با دو مفهوم **«بهرتر»** و **«بدتر»** هدایت می شوند.

اما چگونه بهتر و بدتر را تشخیص می دهیم؟ مهمترین هدف ما در زندگی، دستیابی به **فضیلت های فردی و سعادت همگانی** است.

فضیلت و سعادت در **«زندگی خوب»** یا **«جامعه خوب»** به دست می آید. از این رو، فعالیت های سیاسی باید در جهت دسترسی به «جامعه خوب»، برای دست یابی به فضیلت و سعادت باشد.

امور سیاسی، همواره مورد **تأیید** یا رد، **انتخاب** یا طرد، ستایش یا نکوهش انسان ها قرار می گیرند؛ یعنی امور سیاسی، **اموری خنثی** نیستند. به علاوه این امور از انسان ها اطاعت، وفاداری و تصمیم می خواهند، بنابراین لازم است که آنها را براساس ملاک هایی ارزیابی کنیم. آیا امکان ارزیابی ارزش های سیاسی و داوری درباره آنها وجود دارد؟

شاید در عمل، تشخیص دقیق خوب از بد بسیار دشوار باشد، اما **غیر ممکن نیست**. آیا باید دشواری شناخت خوب از بد را بهانه ای برای دست کشیدن از شناخت معتبر و علمی دانست و ادعا کرد که داوری عقلانی و عملی میان کنش های سیاسی و نظام های سیاسی، غیر ممکن است؟

جامعه شناسی و مطالعه ارزش های سیاسی

یک بار دیگر به پیامدهای یکسان انگاری نظم اجتماعی و نظم طبیعی بیندیشید. طبیعت یک نظم جهان شمول دارد؛ یعنی قوانین طبیعت در همه مکان ها و زمان ها یکسانند، از این رو نتایج مطالعه بر روی طبیعت در هر مکان و زمانی می تواند به تمامی مکان ها و زمان ها تعمیم داده شود. ولی جوامع و فرهنگ ها همانند طبیعت نیستند و ما نمی توانیم نتایجی را که از مطالعه و بررسی یک جامعه به دست آورده ایم به همه

جوامع دیگر تعمیم بدهیم. مثلاً نمی‌توانیم نتایجی را که از مطالعه جوامع غربی به دست می‌آوریم به جوامع دیگر که با جهان غرب تفاوت دارند، تعمیم بدهیم. برای پیشگیری از چنین اشتباهی، ناگزیر باید سایر جوامع و فرهنگ‌ها را نیز مطالعه و بررسی کنیم. اما در اینجا هم امکان دارد، مرتکب خطای دیگری شویم بدین صورت که در مطالعه سایر جوامع و فرهنگ‌ها، به معانی فرهنگی آنها توجه نکنیم و آنها را از منظر غرب مطالعه کنیم و معنای پدیده‌های اجتماعی در آن فرهنگ‌ها را به درستی دریافت نکنیم. برای جلوگیری از این خطا باید بکوشیم جوامع و فرهنگ‌های دیگر را از منظر خودشان مطالعه کنیم؛ یعنی با **رویکرد تفسیری** به بررسی آنها بپردازیم. در این صورت با مشکل دیگری مواجه می‌شویم؛

۱- تعدد و تنوع فرهنگ‌ها و جوامع معاصر و قدیمی، علوم اجتماعی را درگیر مطالعات پایان‌ناپذیر و تمام‌نشدنی می‌سازد.

۲- علاوه بر این، فرهنگ‌های مختلف معمولاً به مرزهای خودشان محدود نمی‌مانند و ما را ناگزیر از مقایسه ارزش‌ها برای تشخیص ارزش‌های صحیح از ارزش‌های غلط می‌سازند.

ولی وقتی علوم اجتماعی برای مطالعه هر فرهنگ مجبور باشد که آن فرهنگ را فقط از منظر مردمی که آن را پذیرفته‌اند، ببیند و بررسی کند، امکان مقایسه و داوری فرهنگ‌ها و ارزش‌ها از دست می‌رود.

جامعه‌شناسی تبیینی با منحصر کردن علم به علوم تجربی، ارزش‌های انسانی از جمله ارزش‌های سیاسی را قابل مطالعه علمی نمی‌داند؛ از اینرو با ارزش‌زدایی و معنازدایی از قدرت، آن را به عنوان یک پدیده خنثی و فاقد معنا مطالعه می‌کند.

جامعه‌شناسی تفسیری نیز، اگرچه امور سیاسی را پدیده‌هایی معنادار و ارزشی می‌داند اما صرفاً به توصیف ارزش‌ها، و نظام‌های سیاسی بسنده می‌کند و ملاک و معیاری برای ارزیابی علمی آنها ارائه نمی‌دهد. به همین دلیل **جامعه‌شناسان انتقادی** معتقدند که رویکردهای تبیینی و تفسیری هر دو **محافظه‌کارند** و نه تنها هیچ راهکاری برای بهتر ساختن وضعیت موجود ندارند، بلکه انسانها را در برابر وضعیت موجود منفعل و مجبور می‌سازند.

جامعه‌شناسان انتقادی، یافتن راهی برای **داوری علمی** درباره ارزش‌های اجتماعی به ویژه در **عرصه قدرت** را ضروری می‌دانند و دست‌شستن از این آرمان بزرگ را بن‌بست زندگی انسان معرفی می‌کنند.

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>